

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نجیب- نشریه زیار

۲۸ جنوری ۲۰۲۱

ستمگران، دوستان ستمکشان بوده نمی توانند

انوره دو بالزاک نویسنده فرانسوی است. یکی از داستان های او دهقانان نام دارد. به گفته خود بالزاک دهقانان باید شاهکار شود که شاه کار هم شد. داستان دهقانان بدبختی ها و سیه روزی ها و فقر و دربدری دهقانان را در فرانسه به تصویر می کشد. یک طرف داستان زندگی دردناک و مشقت بار دهقانان است که مربوط به طبقات زحمتکش می شود و طرف دیگر ستمگران درباری و اشراف و ارباب هاست. دهقانان در این داستان ارباب ها را میمون می نامند و این گونه انزجار و نفرت شان را از ارباب ها نشان می دهند.

بالزاک طرف دیگر میمون ها، موش را به نمایش می گذارد. موش کیست؟ فقیر بچه ای برهنه و تجسم فقر و ناداری. بالزاک می نویسد: «موش، چند لحظه بعد نیمه برهنه ظاهر شد. وقتی انسان این تجسم فقر و مسکنت را در میان این تالار غذاخوری می دید، که تنها ارزش یک زینت پیش بخارئی آن می توانست این بچه سربرهنه، سینه برهنه، پا برهنه، ساق پا برهنه را تقریباً نونوار کند. ممکن نیست منظره این صحنه، شفقت انسان را برنیانگیزد. چشمان موش، همچون دو اخگر نوبه به نوبه، ثروت و غنای این تالار و سفره رنگین آن را تماشا می کرد.»

این صحنه زندگی فقیرانه و تهیدستانه یک بینوا در فرانسه طبقاتی آن زمان، با زندگی یک فقیر بچه نادر یک زحمتکش افغانستان تفاوتی ندارد. اینجا نیز تفنگ سالاران جهادی و باسوادان غرب آمده چنان دربار و قصر و تالار ساخته اند که یک نادار و تهیدست نمی تواند بر قالین های آن قدمی بگذارد.

دو بالزاک، نقش مذهب و کلیسا را در فقر دهقانان و زحمتکشان فراموش نمی کند. چاپلوسی کلیسا را در پیشگاه ارباب ها به خوبی به تصور می کشد: «وقتی که بچه رفت، کشیش گفت: البته، مادام، به فقر نباید اهمیت داد، چرا که علل پنهانی دارد و علت آن را تنها خدا می داند. علل مادی اغلب ناشی از تقدیر است... اگر نیکوکاری تان با تأمل و اندیشه همراه نباشد، شما پول تان را به خاطر دشمنان تان به هدر خواهید داد...»

ملاهائی که با قدرت هستند، همیشه تلاش می کنند تا زحمتکشان را به اطاعت از ستمگری ارباب ها وادارند. آنان با چشم پوشی از ستم و ظلم ستمگران، زحمتکشان را سزاوار فقر و دربدری و ستم می دانند. این حقیقتی است که بالزاک بخوبی در یک جامعه طبقاتی دارا و نادار به تصویر می کشد، چیزی که ما در کشور خود هر روز آن را می بینیم و می شنویم و تجربه می کنیم.

بالزاک در این داستان بر بی عدالتی زحمتکشان اعتراض می کند و دوستی میان ستمگران و ستمکشان را ناممکن می داند. او از قول بابا فروشون (طناب ساز) می نویسد: «ما دائم محکوم زمین هستیم. آنجائی که هستیم، آنجائی که زمین را شخم می زنیم، آنجائی که بیل می زنیم، آنجائی که کود می دهیم، زمینی که ما روی آن کار می کنیم تا شماها ثروتمند شوید، چون ما فقیر زاده شده ایم. توده مردم همیشه همین خواهد بود و همان گوه که هست می ماند... افراد طبقه ما کمتر به جائی می رسند به اندازه اشخاص طبقه شما که به خاک سیاه می افتند به جائی نمی رسند!.... ما اگر دانشمند نیستیم، اما این را خوب می دانیم. شما نباید هر وقت دل تان خواست ما را متهم و ملامت کنید. ما برای شما آرامش و رفاه فراهم می کنیم، بگذارید ما هم زندگی کنیم.... والا اگر این وضع ادامه پیدا کند، شما مجبور خواهید شد در زندانتان به ما غذا بدهید که به مراتب بهتر از خانه کاهگلی ماست، ما زندان را ترجیح می دهیم تا در منتهای مسکنت آزاد باشیم. شما اگر بخواهید ارباب باقی بمانید، ما همیشه دشمن تان خواهیم بود. امروز همچون سی سال پیش است. شما همه چیز دارید ما هیچ چیز نداریم، شما دیگر نمی توانید ادعای دوستی با ما را داشته باشید!»

در جامعه ای که یک طرف آن اقلیت سرمایه داران و اربابان و طرف دیگر آن اکثریت زحمتکشان باشد، میان آنها قطعاً دوستی موجود بوده نمی تواند. لذا ادعای ستمگران پولدار و ثروتمند برای خدمت به مردم یک ادعای دروغین و کاذبانه است که زحمتکشان آن را باور نمی کنند چون می دانند که پولدار با چپاول ثروت که مربوط به اکثریت مردم و زحمتکشان می شود ثروتمند شده است؛ پس کسی که نان زحمتکشان را چور و چپاول می کند، دوست زحمتکشان بوده نمی تواند. آنها همه چیز دارند زحمتکشان چیزی ندارند. دارا و نادار، هر چه بوده می تواند، جز دوست همدیگر.